

در برگ ریزی های خزان چیزی دلپذیر نیست
من نشسته بر رهرو خشک "آزادی؟؟؟"
مینگرم برقص های قشنگ هر برگ
برقص هزار ها هزار رنگ
برگهای از شاخه جدا
مانند ما دور افتاده ها.....تنها
و میرقصند دلالان خون
تشنه گان خون ---
با دهل استعمار
و خلق نشسته است به کوره راهی نبرد
با عزم آهنین
و نشسته ام من تنها
عاصی، سرگردان، سر درگم
می کنم آهسته نجوا ---
پاییز در میهن من رنگین تر است
نه ---
پاییز در کرکوک رنگین تر است
یا که ---
پاییز بصره خونین تر است --- رنگین تر است؟

نام تو چیست؟

پرسید چیست مفهوم نام تو؟
گفتم: چو شراب پر ز مستیست
باز گفت دگر بگو..... گفتم:
چو کاسه سفالین فقیر تهیست
گفت باز هم گفتم:
در سکوت شبانه فریاد آگاهیست
گفت باز گفتم :
در کتاب زندگی ، افسانه بی پناهیست
در دشت شهادت چو لاله صحرائیست
در دامن امید مشعل رهاییست
چه می پرسی ز نام من که چیست
قطره باران در صحرای داد خواهیست!